

آگاهی امام حسین (ع) از شهادت

<?xml encoding="UTF-8">

مقدمه

یکی از مهمترین سؤالات در حادثه عاشورا، آگاهی امام حسین (ع) از ماجراهای آینده در فرایند عاشورا است. در این راستا برجسته ترین مسئله، آگاهی آن بزرگوار از شهادت خود و یاران و خاندانش است، این نوشتار به منظور پاسخ به سؤالاتی در این باره تهیه شده است، امید است که این تلاش گامی اندک در تبیین این مسئله و ابهام زدایی از حادثه عاشورا باشد.

آیا امام حسین (ع) می دانست در این قیام بزرگ شهید می شود؟

در پاسخ به این سؤال چند نظریه مطرح شده که مورد بحث و بررسی های مشروحی نیز قرار گرفته است. ما دو نظریه عمده را در این جا مورد بررسی قرار می دهیم.

نظریه اول: اگر چه قیام امام حسین (ع) از همه جهات صحیح و مستند به انگیزه تکلیف خداوندی بود، ولی او نمی دانست در این قیام به شهادت خواهد رسید. لازمه سخن «عبدالرحمن ابن خلدون» (صفحات 216 و 217 مقدمه) و هم چنین عقیده بعضی از متفکران این است که امام حسین (ع) نمی دانست که در سفر به عراق شهید خواهد شد.

نظریه دوم: امام حسین (ع) از شهادت خود آگاه بود. این نظریه، در ضمن تحلیل هایی که از داستان کربلا صورت گرفته، طرح شده است. حال لازم است درباره این مسأله، مطلبی را بیان کنیم:

مقام والای امامت، علم غیب و آگاهی از آینده را به اذن پروردگار برای آنان امکان پذیر می کند.

خداوند سبحان در قرآن مجید می فرماید: «عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احداً الا من ارتضی من رسول» (1) خداوند دانای غیب است و کسی را به غیب خود مطلع نمی سازد، مگر کسی از فرستادگان خود را رضایت بدهد. این آیه، به صراحت امکان وجود علم غیب برای غیر خدا را بیان می کند. با انضمام این آیه، به آیات دیگری که علم غیب را مخصوص خداوند می دانند، این معنی اثبات می شود که با عنایت خداوندی کسان دیگری نیز می توانند عالم به غیب شوند.

در ضمن آیاتی که می گوید پیامبر اکرم (ص) علم غیب را به وسیله وحی از پروردگار دریافت کرده و ائمه (ع) از پیامبر اخذ کرده اند، بسیار فراوان است. (2)

ابن خلدون، در فصل پنجاه و سوم از مقدمه خود، پس از بیان مواردی از علم غیب که مستند به امام جعفر صادق (ع) است، می گوید: «حال که کرامت کشف و شهود و اطلاع از امور غیبی برای سایر مردم (از کسانی که ریاضت کشیده و موفق به تهذیب و صفای درونی گشته اند) امکان پذیر است، پس خاندان پیامبر از نظر علم و دین و دیگر آثار پیامبری و عنایت خداوندی... به کشف شهود و اطلاع از حقایق غیبی سزاوارتراند».

از جمله امور غیبی فراوانی که حضرت رسول اکرم (ص) از آن ها خبر داده اند، اطلاع دادن آن حضرت از شهادت

امیر المؤمنین (ع) می باشد. (3) ابن ابی الحدید می گوید: (4)

«فصلٌ فی ذکر امورِ غیبیَّةٍ اخبر الامام ثمَّ تحققت...»

این فصل در ذکر امور غیبی ای است که امام از آن خبر داده و تحقق یافته اند.

بدان که امیرالمؤمنین (ع) سوگند یاد کرده که مردم از هیچ حادثه ای نخواهند پرسید، مگر این که او درباره آن حادثه خبر خواهد داد. هم چنین خبر خواهد داد از طایفه ای که به وسیله آنان، صد نفر هدایت خواهند شد و صد نفر به ضلالت خواهند افتاد...

این ادعا از سوی آن حضرت، ادعای خدایی یا ادعای نبوت نیست، زیرا آن حضرت اذعان داشت که: از حضرت رسول الله (ص) آن اخبار را دریافت نموده است. درباره اخبار غیبی امیرالمؤمنین (ع) تحقیق کردیم و آن ها را موافق واقع دیدیم و از این راه، به صدق ادعای مذکور از آن حضرت استدلال نمودیم. این موارد بیش از سی نمونه است که به هفده مورد آن اشاره می کنیم:

خبر درباره ضربتی که بر سر مبارکش اصابت خواهد کرد و خون سرش ریش مبارکش را خضاب خواهد نمود. خبر درباره ملک (سلطنت) معاویه بعد از وفات خود.

خبری در توصیف معاویه و دستور او به سبّ امیرالمؤمنین (ع).

خبر درباره حجاج بن یوسف.

خبر درباره مارقین و خوارج در نهروان.

خبر درباره کشته شدن خوارج.

اخبار درباره ناکثین (طلحه و زبیر) و پیروانشان که جنگ جمل را به راه انداختند.

اخبار درباره قاسطین (معاویه و عمرو بن عاص) و دار و دسته آن ها.

خبر درباره شماره سپاهی که از کوفه بر آن حضرت وارد شدند، در آن هنگام که آن حضرت برای جنگ با اصحاب جمل آماده حرکت به سوی بصره گشته بود.

خبر درباره عبدالله بن زبیر: او چیزی را می خواهد که به آن نخواهد رسید. او طناب (دام) دین را برای شکار دنیا می گستراند: «خَبْ یرومُ أمراً و لا یدرکه و هو یعدّ مصلوب قریش» او حيله گر و کینه توز است. امری را می خواهد و لکن آن را در نخواهد یافت. او به دار کشیده شده قریش است.

اخبار درباره پیدا شدن پرچم های سیاه از سوی خراسان و تصریح به قومی از اهالی آن که به «بنی رزیق» معروف بودند. این گروه «آل مصعب» بودند که از جمله آنان «طاهربن الحسین» و فرزندش و «اسحاق بن ابراهیم» بودند که به دولت عباسی دعوت می نمودند.

اخبار درباره ظهور پیشوایانی از فرزندان در طبرستان مانند «الناصر» و «الداعی» (5) و غیره. ایشان در بعضی از سخنانشان فرموده اند: «و أن لآل محمد صلی الله علیه و آله و سلم - بالطالقان لکنزاً سیظهره الله اذا شاء دعائه حقٌ حتّی یقوم باذن الله فیدعوا الی دین الله»

و قطعاً برای آل محمد (ص) در طالقان خزانه ای است که اگر خداوند آن را بخواهد ظاهر می سازد. دعای او (دعوت او) حق است تا این که باذن خداوند قیام می کند و به دین خداوند دعوت می نماید.

خبری که به «عبدالله بن عباس» درباره انتقال امر زمامداری به فرزندانش داده بود.

هنگامی که «علی بن عبدالله» متولد شد، پدرش او را پیش علی (ع) آورد. آن حضرت مقداری از آب دهانش را در دهان فرزند عبدالله وارد کرد و با خرمایی که آن را جویده بود، زیر چانه او را بست. سپس کودک به عبدالله

برگرداند و فرمود: ای پدر ملوک، او را بگیر!

اخبار مربوط به آینده کوفه و این که حوادث بسیار تندی در کوفه بروز خواهد کرد.

اخبار مربوط به «مروان بن حکم» و فرزندانش و این که امت اسلامی روز خونینی از آنان خواهند دید.

اخبار مربوط به بنی امیه، که مدتی کوتاه از دنیا بهره مند می شوند و سپس، همه آن چه را که به دست آورده اند از دست می دهند.

اخبار شهادت امام حسین (ع) از سوی پیامبر اکرم (ص) و امیرالمؤمنین (ع) در کتب شیعه و سنی، مجموعاً فوق تواتر است. کثرت ناقلان این اخبار به حدی است که اگر برای کسی یقین آور نباشد، آن شخص از هیچ خبر متواتر دیگری نمی تواند یقین حاصل کند. (6)

درباره این نظریه (شهادت امام حسین (ع))، دو سؤال وجود دارد:

سؤال یک - آیا با علم به کشته شدن در یک حادثه، تصمیم و اقدام برای ورود به آن حادثه مشروع است؟ کسانی که فرقی میان اشخاص و میان حوادث نمی گذارند و برای آنان، مرگ و کشته شدن معمولی و شهادت در راه دفاع از جان ها و ارزش های ضروری و حیات مادی و معنوی یکسان است، می گویند: از آن جا که زندگی، مطلوب مطلق در عرصه هستی است و هیچ مطلوبی به درجه زندگی نمی رسد، لذا با وجود علم به کشته شدن در یک حادثه، اقدام به ورود در آن حادثه، از دیدگاه عقل و شرع ممنوع است. حتی با توجه به اهمیت فوق العاده حیات گفته می شود: اقدام به یک عمل با احتمال خطر مرگ نیز نامشروع است، چه رسد به یقین به مرگ!

پاسخ این سؤال، با شناخت صحیح به معنای زندگی در قضیه «زندگی، مطلوب مطلق در عرصه هستی است» روشن می شود.

معنای صحیح زندگی در عرصه هستی چیست؟

اگر منظور از «زندگی»، فقط خوردن و آشامیدن و اشباع غرایز طبیعی محض باشد، برای کسانی که حقیقت زندگی را در عظمت ها و امتیازات معنوی و کمالات روحانی آن می بینند، ادامه این زندگی با همه ناگواری ها و محرومیت ها و محدودیت هایی که دارد، بسیار تلخ و ادامه آن مستند به یک نوع اضطراب است. لذا این پدیده نمی تواند ذاتاً به طور مطلق برای آنان مطلوب باشد. از سوی دیگر، این همه خودکشی و آرزوی جدی مرگ در هنگام هجوم ناملایمات غیر قابل تحمل، از روشن ترین دلایل عدم مطلوبیت مطلق زندگی طبیعی حیوانی برای هر انسانی است.

اما اگر منظور از زندگی، «حیات معقول» یا «حیات طیبه»، (7) باشد، نه تنها دیگر آن زندگی طبیعی حیوانی، مطلوب مطلق نیست، بلکه مزاحم «حیات معقول» است که شایستگی وصول به جاذبیت شعاع ربوبی را دارد. البته کسی که از «حیات معقول» و حیات مستند به خدا اطلاعی ندارد یا با وجود اطلاع، به علت سست عنصری و پیروی از خواسته های حیوانی، از آن زندگی اعلای انسانی خود را محروم ساخته است، همان زندگی طبیعی حیوانی را بالاترین آرمان خود تلقی می کند و همه توانایی خود را نیز در ادامه آن زندگی به کار می بندد. خلاصه، برای کسی که زندگی را به معنای «حیات معقول» می داند، زندگی طبیعی محض یک وسیله مناسب برای وصول به «حیات معقول» است. چنین شخصی در راه چنان حیاتی، حاضر است صدها بار دست از زندگی طبیعی محض بردارد.

وجود این احساس با عظمت را در یاران فداکار و آگاه امام حسین (ع) همگان نقل کرده اند. البته اگر کسی به خود اجازه دهد که عظمت فداکاری و کشته شدن در راه جهاد و دفاع از جان و حیثیت و شرافت و آزادی معقول و دفاع از ارزش های والای انسانی را مورد تردید قرار دهد، ما هیچ سخنی برای گفتن با او نداریم، روی سخن ما با کسانی است که برای حیات بشری، معنایی فوق خوردن و خوابیدن و اشباع شهوات و حرکت بر مبنای «من هدف و دیگران وسیله»، معتقدند.

بدیهی است که دفاع و جهاد، یعنی حرکت در مرز زندگی و مرگ. لذا شما اگر سخنان پیشتازان قافله انسانیت، و رشد یافتگان نوع بشر را مورد مطالعه و تحقیق قرار بدهید، خواهید دید که این کمال یافتگان، مرگ را بر زندگی ذلت بار و محدود و غوطه ور بودن در جنب و جوش های حیوانی، ترجیح می دهند؛ زیرا زندگی پست از نظر آنان بدتر از مرگ است. از جمله سخنان امام حسین (ع) در «ذی حُسم» (8) این است:

«فَاتَى لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَ لَا الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرْمًا» (9) من مرگ را جز سعادت، و زندگی با ستمکاران را جز دلتنگی و اضطراب و ملامت نمی بینم.

فرهنگ اقوام و ملل دنیا، به طرز گسترده، این حقیقت را گوشزد کرده اند که: «مرگ سرخ به از زندگی ننگین است».

حقیقت این است که مشاهده یک حقیقت اعلا در زندگی، این زندگی را قابل تحمل و تفسیر و توجیه می کند: ما را به میزبانی صیاد الفتی است ورنه به نیم ناله، قفس می توان شکست همه می دانیم که:

روزگار و چرخ و انجم سر به سر بازیستی گرنه این روز دراز دهر را فرداستی

بنابراین، تنها اعتقاد به ابدیت و حکمت عالیه وجود است که بازی بودن روزگار و چرخ گردون را منتفی می کند. (10) با چنین دریافتی است که انسان های با فضیلت و آگاه، پاسخ سؤالات «من کیستم؟ از کجا آمده ام؟ چرا آمده ام؟ و به کجا می روم؟» را آماده می کنند و از «حیات معقول» برخوردار می گردند.

سؤال دوم: علم به کشته شدن در یک حادثه، چگونه می تواند با فعالیت و اندیشه های مربوط به زندگی و رسیدن به هدف در آن حادثه سازگار باشد؟ به عبارت دیگر، کسی که می داند در یک حادثه کشته خواهد شد، چگونه می تواند از آن حادثه برای وصول به هدف و اندیشه خود بهره برداری کند؟ در موضوع بحث، فرض این است که حضرت امام حسین (ع) می دانست که در واقعه کربلا شهید خواهد شد. با این فرض، چگونه به قصد وصول به هدف - که اقامه حکومت عدل در جامعه اسلامی بوده است - حرکت کرد و با کمال دقت، به انتخاب وسایل اقدام کرد و به نامه های دعوت کوفیان توجه فرمود و حضرت مسلم بن عقیل را برای آماده کردن زمینه به کوفه فرستاد و به تنظیم دقیق امور نظامی با سپاه 72 نفری خود و... پرداخت؟ برای حل این مسأله، باید یک بررسی اجمالی درباره درک انسان ها از زندگی و مرگ داشته باشیم.

آیا انسان ها در درک زندگی و مرگ و حقیقت آن دو یکسان هستند؟

انسان ها، در درک زندگی و مرگ و حقیقت آن دو بسیار متفاوتند. تردیدی نیست که بشر در دوران کودکی در زندگی محض حرکت می کند، بدون این که بداند زندگی یعنی چه؟ طبیعی است اگر او، در این دوران از مرگ نیز دریافتی نداشته باشد، مانند ماهی ای که در آب زندگی می کند و نمی داند اگر از دریا بیرون بیفتد، چه روی خواهد داد؟

به تدریج، با پیشرفت سالیان عمر و دیدن یا شنیدن این که فلان کس مُرد یا آن یکی می میرد، پدیده مرگ با نوعی ابهام برای بشر مطرح می شود.

مردم پس از درک مرگ، که به دنبال زندگی فرا می رسد، اوضاع ذهنی گوناگونی درباره زندگی و مرگ پیدا می کنند، از آن جمله:

برخی از مردم به علت غوطه ور شدن در ابعاد زندگی طبیعی محض، به همان وضع ذهنی دوران کودکی ادامه می دهند و هیچ اندیشه ای را درباره مرگ و زندگی به خود راه نمی دهند. گاهی شدت فرو رفتن فرد در امواج زندگی به درجه ای می رسد که حتی با علم پایان یافتن زندگی خویش، توجهی به انقراض زندگی نمی کند. بدیهی است که این گروه با انواعی از تلقینات، خود را از به یاد آوردن مرگ و اندیشه درباره عالم پس از آن غافل می سازند! حتی ممکن است نوع تلقین به قدری احمقانه باشد که فرد نتواند پذیرش آن را به دیگران ابراز کند؛ مثلاً گمان کند که «زندگی من نابود نمی شود!» و یا «مرگ فقط برای دیگران است»!

گاهی بی اعتنایی به مرگ، به دلیل شدت غوطه ور شدن انسان در زندگی طبیعی محض نمی باشد، ولی به جهت شیرینی زندگی و لذایذ آن، پدیده مرگ از دیدگاه انسان ناپدید می شود، گویی یقین به مرگ ندارد! در یکی از سخنان امیرالمؤمنین (ع) این مضمون آمده است که «یقین به مرگ، برای بعضی از مردم مانند شک است»، زیرا غالباً از افق ذهن آنان به دور است.

دسته ای از مردم یقین به مرگ دارند، ولی به سبب تردید و ابهامی که درباره عالم پس از مرگ دارند، نمی توانند زندگی خود را طوری تنظیم نمایند که مرگ روشنایی نتیجه بخشی در زندگی آنان بیندازد. این سه گروه، در زندگی ابهام آمیز با یکدیگر مشترکند. اینان غالباً در زمان حال زندگی می کنند و با گذشته و آینده کاری ندارند، مگر آن مقدار که به حال حاضر آنان مربوط باشد. در حقیقت، رشته عمر آنان مانند حلقه هایی گسیخته از هم است که یکی پس از دیگری می گذرد. در واقع، حقیقتی به نام زندگی برای این سه گروه مطرح نیست. با این حال، پدیده مرگ برای هر سه گروه - اگر توجهی به آن داشته باشند - به دلیل عوامل مختلف غم انگیز و نگران کننده است. عامل این اندوه و نگرانی را «ابن سینا» در رساله ای به نام «رسالة فی دفع الغم من الموت» (11) بررسی کرده است.

به واسطه اختلاف درک مردم از «زندگی و مرگ» گروه های دیگر نیز وجود دارند که در این جا نیازی به بیان مشروح آن ها نیست: اما با توجه به اشتراک همه آنان در نقص معرفتی که از زندگی دارند، می توان گفت که همه آنان مشمول این آیه قرآن هستند: «یعلمون ظاهراً من الحياة الدنيا و هم عن الآخرة هم غافلون» (12) آنان از حیات دنیا تنها ظاهری را درک کرده اند ولی از آخرت کاملاً غافلند.

حقیقت زندگی و مرگ و معنای واقعی آن دو چیست؟

دو حقیقت مهم درباره زندگی و مرگ

حقیقت اول: زندگی و مرگ، دو جزء مکمل یکدیگر در مجموعه منظم عالم هستی می باشند.

بدیهی است که زندگی یک پدیده گسیخته از هم که در یک خلأ محض قرار گرفته نیست، بلکه جزیی از واقعیات موجود در عالم هستی است که آشنایی لازم و کافی با آن، بدون داشتن آشنایی و آگاهی از اصول کلی حاکم بر مجموعه، امکان پذیر است.

بنابراین، برای درک و فهم حقیقت زندگی لازم است اطلاعی از اصول کلی این عالم بزرگ - که پدیده زندگی جزیی از

آن محسوب می شود - داشته باشیم. سپس، لازم است با مقداری از قواعد و اصول خود پدیده و قوانین و جریاناتی که در به وجود آمدن آن در این مجموعه کیهانی مؤثر بوده اند. آشنا شویم. بالاتر از همه این ها باید بدانیم که یک معرفت عالی در این زندگی وجود دارد که با عبور از پل مرگ، آماده وصول به آن می شویم. با به دست آوردن این آشنایی ها، خواهیم دانست که «زندگی و مرگ» دو جزء مکمل یکدیگر در مجموعه این جهان بزرگ محسوب می شوند. لذا رشد یافتگان به دیدگاهی دست یافته اند که پدیده مرگ در آن، به هیچ وجه فنا و نیستی و نابودی محسوب نمی شود. زیرا آن چه واقعیت دارد، این است که زندگی (حیات)، حقیقتی است که بنا به مشیت و حکمت بالغه الهی، از مجرای مواد و قوانین عالم کیهانی عبور می کند و مدتی در وجود آدمی به فعالیت خود جهت آماده ساختن شخصیت (نفس، یا من، یا جان) ادامه می دهد. سپس آدمی برای ورود به منزلگه نهایی خود - که سرای ابدیت است - باید از پل مرگ بگذرد.

حقیقت دوم: این حقیقت با پیشرفت و افزایش رشد شخصیت آدمی کشف می شود، این است که زندگی، با این که نمود یک واحد مستمر را دارد، ولی مانند ذرات نور یک جریان انفصالی است.

در ابیات زیر دقت کنیم:

هر نفس نو می شود دنیا و ما بی خبر از نو شدن اندر بقا
عمر هم چون جوی نو نو می رسد مستمری می نماید در جسد (13)
چنان که:

شاخ آتش را بجنبانی بساز در نظر آتش نماید بس دراز
این درازی مدت از تیزی صنع می نماید سرعت انگیزی صنع
پس تو را هر لحظه مرگ و رجعتی است مصطفی فرمود دنیا ساعتی است (14)

این حقیقت، با توجه به اصل دوام فیض خداوندی برای بقای موجودات، مخصوصاً پدیده زندگی، کاملاً روشن می گردد. هم چنین برای روشن شدن بیشتر این حقیقت، توجه به این حدیث مشهور بسیار مفید است:

امام مجتبی (ع) فرمود: «و اعمل لدنیاک کأَنَّک تعیش ابدًا و اعمل لآخرتک کأَنَّک تموت غدًا» (15)

برای دنیای خود چنان عمل کن که گویی برای همیشه زنده خواهی ماند و برای آخرت خود چنان عمل کن که گویی فردا خواهی مرد.

با درک این حقیقت، شخصیت رشد یافتگان همواره در مرز طبیعت و فوق طبیعت (حیات و فوق حیات) حرکت می کند. این نوع زندگی که فوق زندگی طبیعی مردم است، در عین حال که عوامل و لوازم زندگی را لازم می شمارد، لوازم و نتایج قطع شدن آن را نیز که مرگ نامیده می شود، شهود می کند. هر لحظه ای از لحظات این زندگی، هم مسیر است و هم مقصد، چنان که هم وسیله است و هم هدف. این زندگی بر مبنای «احدی الحسنیین»، یعنی زندگی سعادت‌مندانه و مرگ سعادت‌مندانه است که مستند است به: «انّ صلوتی و نُسُکی و محیای و مماتی لله ربّ العالمین» (16)

قطعاً نماز و عبادات و زندگی و مرگ من، از آن پروردگار عالمیان است.

بدیهی است که زندگی قانونی، با احتمال وصول به هدف که اولین حُسنی است، مقدم بر شهادت است که دومین حُسنی است.

نتیجه و خلاصه

بنابراین، امام حسین (ع) با علم به شهادت (که یکی از دو سعادت حقیقی است) و بر مبنای احساس تکلیف، برای رسیدن به چنین زندگی ای حرکت کرده بود، گویی هر یک از لحظات این زندگی که به زودی به پایان می رسد، یک حیات ابدی است که انسان رشد یافته، باید حداکثر تلاش خود را برای بهره برداری از آن در راه تحصیل سعادت انجام دهد.

نکته مهم

در این جا باید نکته بسیار مهم را نیز در نظر بگیریم و آن این که علم یک انسان رشد یافته به بقای زندگی در یک زمان معین، یا علم او به مرگ یا شهادت در یک زمان معین، علم مطلق نیست که مختص خداوند باشد. انبیا و ائمه (ع) و حتی بعضی از اولیاءالله، با توجه به صفا و تهذب باطنی ای که از تأدب به آداب و تخلّق به اخلاق الهی به دست آورده اند، می توانند بعضی از حقایق غیبی را درک کنند که پایان زندگی (مرگ یا شهادت) هم از آن جمله است. با این حال، این یک علم مطلق نیست که با علم مطلق و علم مخزون خداوندی مساوی باشد. لذا ممکن است ائمه (ع) شهادت خود را در یک زمان معین بر مبنای علم امامت و دلالت بدانند، ولی درجه این علم، هرگز به علم مخزون خداوندی که منشأ «بداء» است نمی رسد. (17)

همین احتمال است که همه تصمیم ها و اقدامات مربوط به تکالیف زندگی را ضروری می نماید. امام حسین (ع) به سوی مکه حرکت فرمود و این آیه را خواند: «فخرج منها خائفاً يترقب قال ربّ نجّني من القوم الظالمين» (18) از شهر خارج شد در حالی که بیمناک و در انتظار حوادث ناگوار بود و گفت: پروردگارا، مرا از گروه ستمکاران نجات بده! این آیه درباره حضرت موسی (ع) است، در آن هنگام که از مصر خارج می شد، زیرا بیمناک بود و انتظار حوادث ناملاّیم را داشت. امام حسین (ع) جاده و راه اصلی مکه را در پیش گرفت و هر چند اهل بیت آن حضرت پیشنهاد کردند که از راه دیگری - که امنیتش بیشتر است - حرکت کند، امتناع نمود و در پاسخ آنان فرمود: نه! سوگند به خدا، از همین راه می رویم، تا قضای خداوندی چه باشد!؟

همان طور که پیش تر گفتیم، حرکت امام حسین (ع) در متن زندگی طبیعی، بر مبنای قانون زندگی بود. به همین علت، هنگامی که نزد «ولید بن عتبّه» رفت، یارانی از دودمانش را که می توانستند در صورت احتمال خطر جانی از ایشان دفاع نمایند با خود برد. ممکن است گفته شود: اگر امام حسین (ع) می دانست که در کربلا شهید خواهد شد، نمی بایست آیه فوق را در راه مکه قرائت می کرد پاسخ این است که منظور آن حضرت از قرائت آیه شریفه، همه اجزای مجموعه (حوادث حرکت از مدینه تا آخر داستان قیام) بوده است، یعنی امام در همه آن حوادث، حیات قانونی خود را در خطر نابودی می دید. اگر چه از دست دادن حیات قانونی (شهادت) مطلوب حسین (ع) بود، ولی مطلوبیت شهادت، بعد از مطلوبیت به ثمر رسیدن قیام - که با حیات و زندگی آن بزرگوار صورت می گرفت - قرار داشت.

با توجه به این که حسین (ع) از هر راهی به منظور دفاع و حفظ جان خود و یاران و دودمانش استفاده می کرد. روشن می شود که ایشان می دانسته در صورت حرکت از جاده اصلی، خطری وجود ندارد، و اگر خطری هم پیش بیاید، مربوط به عللی است که از علم امامت او بالاتر بوده و مستند به علم مخزون خداوندی است. امام حسین (ع) در شب جمعه - سه روز از ماه شعبان گذشته - وارد مکه شد در حالی که این آیه را می خواند: «و لما توجه تلقاء مدين قال عسى ربى ان يهدينى سواء السبيل» (19) وقتی که (حضرت موسی (ع)) به طرف

مدین حرکت کرد گفت: شاید پروردگار من، مرا به راه راست هدایت فرماید!

خواندن آیه مذکور، مانند تکرار آیات «ایاک نعبدو ایاک نستعین، اهدنا الصراط المستقیم» (20) در نمازهای یومیه، روشن می سازد که خاتم الانبیاء (ص) و ائمه معصومین (ع) نیز بر مبنای استمرار فیض خداوندی (هم فیض وجود و هم فیض تقرب به پیشگاه خداوندی) در هر لحظه نیازمند مقام شامخ ربوبی می باشند.

چرا امام حسین (ع) برای سفر به عراق از خداوند طلب خیر کرد

هنگامی که نامه های دعوت کوفیان تکمیل شد، امام حسین (ع) برخاست و میان رکن و مقام دو رکعت نماز گزارد و از خداوند سبحان در سفر پر اهمیتی که در پیش داشت، طلب خیر نمود. (21)

بدیهی است که در این جا امام حسین (ع) برای نهضت و قیامی که آن را واجب می دانسته، استخاره (به معنای معمولی اش) نکرده است، زیرا این گونه استخاره ها در مواقع شک و تردید مناسب است، نه در مواردی که یقین به تکلیف وجود دارد. حال آن که با توجه به دلایل فراوان و شواهد بسیار، این حقیقت روشن می شود که آن حضرت به قیام علیه یزید ایمان و اعتقادی راسخ داشته است. بنابراین، معنای طلب خیر از خداوند متعال، شهود مستقیم خیر و صلاح بوده است، نظیر آن شهود و آرامش قلبی ای که حضرت ابراهیم خلیل (ع) به وسیله رؤیت عینی کیفیت، زنده شدن مردگان در روز قیامت از خدا می خواست. در آیه مربوط به این داستان، حضرت ابراهیم خلیل (ع) عرض کرد:

«رَبِّ اَرْنِی کَیْفَ تَحْیِی الْمَوْتِی، قَالَ اُولَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلٰی و لٰکِن لِّیْطَمَئِنَّ قُلُوبِی» (22) پروردگارا، به من نشان بده که چگونه مرده ها را زنده می کنی؟ خداوند فرمود: مگر ایمان نیاورده ای؟ عرض کرد: بلی، و لکن می خواهم قلبم به آرامش برسد.

سپس امام حسین (ع) نامه زیر را مرقوم فرمود و به وسیله «هانی بن هانی» و «سعید بن عبدالله» - که آخرین فرستادگان مردم کوفه بودند - برای آنان ارسال کرد:

بسم الله الرحمن الرحيم

این نامه ای است از حسین بن علی برای جمیع مسلمین و مؤمنین.

پس از حمد خداوند و درود به پیامبر اکرم؛ هانی و سعید که آخرین آورندگان نامه های شمایند، آمدند. هر آن چه را که در آن نامه ها بیان نموده و متذکر شده بودید فهمیدم. سخن همه شما این بود که ما امام و پیشوایی نداریم، به سوی ما حرکت کن! باشد که خداوند ما را به وسیله توبه هدایت و حق موفق فرماید! من نیز برادر و پسر عمو و شخص مورد اطمینانم مسلم بن عقیل را که عضوی از دودمان من است، به سوی شما می فرستم. به او دستور داده ام که وضعیت و اندیشه تان را برای من بنویسد. اگر او برای من نوشت که نظر اکثریت مردم و صاحبان عقل و فضل شما، مطابق با نامه هایی است که به من رسیده و من آن ها را خوانده ام، به همین زودی به طرف شما خواهم آمد. سوگند به جانم، پیشوای الهی کسی نیست مگر آن که با کتاب الهی حکومت کند، قیام به عدالت نماید، متدین به دین حق باشد و نفس خود را گواه سوگند خود گیرد! (23)

طرف خطاب نامه امام حسین (ع)، اهل کوفه و همه مسلمانان و مردم با ایمان بودند. این خطاب اثبات می کند که تقاضای حرکت آن حضرت به کوفه، تنها از ناحیه شیعیان نبوده است، بلکه عموم مسلمین این تقاضا را داشته اند. محبوبیت عام آن حضرت در میان جامعه اسلامی، شاهد وجود زمینه چنین تقاضایی است. هم چنین، لازمه خطاب مذکور این است که تعداد نامه ها، امضاها و اهمیت صاحبان آن ها، به حدی بوده

است که (با قطع نظر از عوامل و انگیزه های دیگر)، استناد به آن ها برای حرکت به کوفه و قیام به وسیله آن مردم، کاملاً منطقی بوده است.

آن جان که وابسته خداست، شایسته سوگند خوردن است

مسلماً، سوگند در همه اقوام و ملل، به حقایقی مربوط می شود که مقدس باشند. ما این سوگند (به جان خودم، به جان پدرم یا مادرم یا فرزندم) را فراوان می شنویم. البته این سوگندها، غالباً به علت اهمیت جان عزیز بودن آن از نظر کسی که سوگند می خورد بر زبان آورده می شود، نه به علت قداست آن. و می دانیم که اهمیت و ضرورت یک حقیقت، غیر از شرف و عظمت و قداست آن است. در سوگندی که امام حسین (ع) به جان خود یاد کرده، منظور او آن جان است که به مقام مقدس «لله رب العالمین» رسیده است، شخصیت آن انسان کامل نشان می دهد که جانش از آن خداست. در این موارد که قداست یک جان بالا می رود و مردم از این قداست اطلاع پیدا می کنند و به آن ایمان می آورند، به آن سوگند یاد می کنند، مانند قسم هایی که مسلمانان به پیامبر اکرم (ص) و امیرالمؤمنین (ع) و فاطمه زهرا و دیگر ائمه معصومین (ع) یاد می کنند.

پی نوشت ها :

1. سوره جن، آیات 26 و 27.

2. ر.گ: تفسیر المیزان، علامه طباطبائی، تفسیر دو آیه مذکور در سوره جن.

3. دلائل النبوة، ص 202، الجامع الصغير، جلال الدین سیوطی، ج 1، ص 12 و نقل از حلیة الاولیاء.

4. ر.ک: ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، محمد تقی جعفری، ج 16، ص 294..299

5. حسن بن علی الناصر و حسن بن زید ملقب به داعی.

6. به عنوان نمونه، منابع این خبر به شرح زیر است: کامل الزیارة، احقاق الحق، ملحقات احقاق الحق، امالی (شیخ طوسی به نقل از تاریخ الخمیس)، بحارالانوار، ینابیع الموده، مودة القربی، المعجم الكبير طبرانی، ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب، الفصول المهمة، ابن صباغ مالکی ج 1، ج 2، مقتل خوارزمی، مقتل عوالم، خصائص کبری سیوطی، کفایة الطالب، گنجی شافعی، مجمع الزوائد هیثمی، کنزالعمال مولی علی هندی، ارشاد مفید، البداية و النهاية ابن کثیر، مسند احمد بن حنبل، ج 1، تاریخ اعثم کوفی، قاموس الرجال، ج 1، لهوف سید بن طاووس، کشف الغمه، ج 2، وفاء الوفاء باخبار دار المصطفی، طبقات ابن سعد، صواعق ابن حجر عسقلانی، ذخائر العقبی، تذکرة الخواص، اسدالغابه، نورالابصار شبلنجی، الاخبار الطوال دینوری، حیاة الحیوان، ج 1، السیرة النبویة ابن هشام، ج 3، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 2.

7. اصطلاح «حیات معقول» مأخوذ از سه توصیف درباره حیات حقیقی است که در قرآن مجید آمده است:

توصیف اول: «من عمل صالحاً من ذکرا و انثی و هو مؤمن فلنحیینه حیاة طیبة» هر کس از مرد یا زن عمل صالح انجام بدهد، در حالی که با ایمان است، او را با حیات طیبه احیا می کنیم. (سوره نحل، آیه 97). توصیف دوم: «لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة» تا آنان که هلاک می شوند، هلاک آنان، و آنان که توفیق حیات «حقیقی» می یابند، حیات آنان مستند بر دلیل روشن گردد. (سوره انفال، آیه 42). توصیف سوم: «قل ان صلوتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین» به آنان بگو نماز و عبادات و زندگی و مرگ من، از آن، پروردگار

عالمیان است. (سوره انعام، آیه 162).

8. یکی از منازل میان مکه و کوفه.

9. نفس المهموم، ص. 116

10. این حقیقتی است که دانشمندان آگاه و خردمند شرق و غرب در آن اتفاق نظر دارند. به عنوان نمونه، «سانتهیلر» در مقدمه کتاب «اخلاق نیکو ماکوس» ارسطو صریحاً می گوید: «اگر ابدیتی پشت سر این دنیا پذیرفته نشود، این زندگانی معمایی ناگشودنی خواهد ماند». آناتو فرانس در کتاب «باغ اپیکور» ص 31 می گوید: «قدرت و نیکوکاری ادیان است که به آدمی علت وجود و عواقب کار را تعلیم می دهد. وقتی که ما اصول عقاید فلسفه الهی را طرد نماییم، وسیله دیگری باقی نمی ماند که بدانیم چرا به دنیا آمده ایم و به چه کار به این جهان قدم گذاشته ایم».

11. رساله ای در دفع اندوه از مرگ.

12. سوره روم، آیه 7.

13. ر.ک: تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، محمد تقی جعفری، ج 1، ص. 505

14. همان مأخذ.

15. بحار الانوار، علامه مجلسی، ج 44، ص 139، چاپ بیروت.

16. سوره انعام، آیه 162.

17. «یَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أَمُّ الْكِتَابِ»، خداوند آن چه را بخواهد محو می کند و آن چه را که بخواهد اثبات می نماید و کتاب اصل در نزد اوست. (سوره رعد، آیه 39).

18. سوره قصص، آیه 21.

19. سوره قصص، آیه 22.

20. سوره فاتحه، آیات 4 و 5.

21. همان مأخذ، ص 50، امام حسین (ع) در پاسخ «عبدالله بن مطیع» که پرسیده بود به کجا می روی؟ فرمود: حالا به مکه و سپس از خدا طلب خیر خواهم کرد. به نظرمی رسد آن طلب خیر همین بود که آن حضرت بعد از نماز، میان رکن و مقام انجام داد.

22. سوره بقره، آیه 260.

23. نفس المهموم، به نقل از شیخ مفید، ص 50، الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج 4، ص 21.